بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

اصول: ۲ دی ۹۸

مبحث لا ضرر

استاد: غلط‌های خاصی رخ داده که مثال‌های خود آن مقاله است. کلمة نقل یک جایی شده نقد. یا برعکس. به خاطر اینکه «ل» و «د» شبیه هم نوشته می‌شود خصوصاً در نگارش من. نحوه‌ای که می‌نویسم «نقل» را شبیه «نقد» می‌نویسم. «ل» را خیلی گود نمی‌کنم.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

صحبت سر این هست که قید فی الإسلام در بعضی از منابع سنی و بعضی از مصادر شیعه حتماً هست. از منابع سنی نهایة ابن اثیر و تهذیب اللغة حتماً هست. از منابع شیعه هم در فقیه حتماً هست. آیا این اعتبار دارد یا اعتبار ندارد؟ بعضی وجوهی ذکر کردند برای اثبات اعتبارش، گفتند با این زیاده در کتب حدیث فریقین نقل شده و مشهور در السنة فقها هست تا جایی که در کتب لغت هم ذکر شده و این باعث می‌شود که انسان یقین کند که این زیاده وجود داشته.

آقای سیستانی می‌فرمایند که در کتب خاصه، اینکه گفتند فی کتب الفریقین در کتب خاصه فقط در جایی که در مقام احتجاج بر عامه باشند قید فی الإسلام آمده. اضافه کنم یا در جایی که از عامه نقل کرده باشند. چون در معانی الأخبار هم هست. ولی در معانی الأخبار از عامه نقل کرده. بنابر این وثوق به صدورش حاصل نمی‌شود.

نکتة دوم اینکه، اینکه یک روایت تکرار باشد در کتب خاصه یا عامه به نحو مرسل این اطمینان‌بخش نیست. آن که اطمینان‌بخش هست تعدد طرق و اختلاف طرقش است. یعنی چند طریق داشته باشد. مرسل بودن که این مطلب را اثبات نمی‌کند. بنابراین باید تعدد طرق اثبات بشود. اینجا یک بحث کبروی خیلی مهمی وجود دارد. این است که در اطمینان‌آوری نقش روایت مرسل چقدر است؟ روایت مرسل را چجوری ارزش‌گذاری می‌کنیم. به نظر می‌رسد یک مقداری باید روایت‌های مرسل را بررسی کرد چقدر احتمال استقلال این روایت‌ها از همدیگر چقدر است. چون ده تا روایت مرسل داریم، در این ده تا روایت مرسل باید دید که این احتمالات، احتمال اینکه اینها به یک جا برگردند چقدر است، احتمال اینکه منبعشان متعدد باشد چقدر است. احتمال استقلال و عدم استقلال را باید بررسی کرد. چجوری بررسی کرد و اگر آخرش نتوانستیم چه کار کنیم این خودش یکی از معضلات خیلی مهم است. من هنوز به یک نتیجة روشنی در مورد این بحث نرسیدم. ولی علی ایّ تقدیر یکی از بحث‌های مقدم. بحث ما سر حجیت چیز نیست. بحث سر اینکه مقدار تأثیرش از جهت احتمالی در اطمینان‌آوری چی است؟ ما حجیت تعبدیه نمی‌خواهیم. دنبال حجیت تعبدیه نیستیم. بحث این است که تأثیر تکوینی خبر مرسل در ایجاد اطمینان به چه نحو است. به نظر اینکه احتمال اوّلاً در مرحلة اوّل بررسی کنیم که این نقل‌ها به یک جا برمی‌گردد، به یک جا بر نمی‌گردند استقلال و عدم استقلال را بررسی کنیم. استقلال و عدم استقلال هم بر پایة این است که این احتمال استقلال و عدم استقلال وابسته به این است که ما بدانیم که اینهایی که نقل می‌کنند از همدیگر گرفتند یا مستقل هستند.

مثلاً فرض کنید اگر نهایة ابن اثیر و تهذیب اللغة ازهری نحوة چیزی که می‌بینیم احساس می‌کنیم که نهایة ابن اثیر از تهذیب اللغة ازهری گرفته این خودش باعث می‌شود که این دو تا را، دو تا حساب نکنیم، یکی حساب کنیم. بنابراین ارتباط منابع باید بررسی بشود. این ارتباط خاص. یک سری بحث‌های عمومی هم دارد که مثلاً آیا مرحوم علامة حلی به یک منابعی دسترسی داشته که در اختیار ما نیست؟ ما فرض کنیم یک نقل مرسلی در کتاب شهید ثانی می‌بینیم که این نقل مرسل با نقل‌هایی که ما در کتاب‌هایمان هست متفاوت است. این وابسته به این است که ما آیا مرحوم شهید ثانی نقلیاتی که می‌کند از همین مصادری که دست ما هست به طور متعارف، اصلاً چقدر از منابعی نقل کرده که در اختیار ما نبوده؟ در موارد دیگر، حالا این مورد مرسلش را که منبع ذکر نکرده نه. اصلاً متعارف هست از مصادری که در اختیار ما نیست نقل بکند یا نه؟ اگر ببینیم مرحوم شهید ثانی هیچ جا از منابع غیر منابعی که در دسترس ما هست نقل نمی‌کند. اینجا احتمال قوی این هست که از همین منابع اخذ کرده مثلاً یک تعریفی، تصحیفی، یک اشتباهی در نحوة نقل از این منابع در آن اتفاق افتاده. این خیلی مهم است که ما آن شخصی که این روایت مرسل را بررسی می‌کند بشناسیم. فرض کنید علامة حلی در تذکره وقتی بررسی می‌کنیم ما یک تذکره داریم قید فی الإسلام را ذکر کرده، یک فقیه داریم قید فی الإسلام را ذکر کرده. یک نهایة ابن اثیر داریم قید فی الإسلام را ذکر کرده. یک سری کتب فقهی عامه قید فی الإسلام ذکر شده. احتمال اینها را باید بدانیم، ولو احتمالی. تأثیرگذار هست در اینکه ما نحوة ارزش‌گذاری این احتمالات را چگونه بررسی کنیم.

خیلی وقت‌ها این بررسی‌ها احتمالات را نهایتاً روشن می‌کند. یعنی مثلاً فرض کنید علامة حلی معمولاً می‌بینیم یا از مصادر عامة موجود نقل کرده، یا از کتب فقهی موجود نقل کرده، احتمال اینکه از یک مصدر مفقودی باشد خیلی ضعیف باشد. ولی علامة حلی اینجوری است. ولی شیخ طوسی که در مبسوط هست احتمال دارد از یک مصدری اخذ کرده باشد که به ما نرسیده باشد. شیخ کلینی وقتی خبر مرسل نقل می‌کند احتمال دارد که در یک مصدری باشد که به دست ما نرسیده. اینکه آیا منبع این نقل مرسل مصدری هست که به ما رسیده یا نرسیده، خودش خیلی مؤثر است. بعد آن حالا مصدری هم که به ما نرسیده اینکه آخرش به همین راوی که خبر مسند به او منتهی می‌شود یا منتهی نمی‌شود آن مرحلة بعدی است که یک احتمال دارد که به همین راوی منتهی بشود، یک احتمال دارد که به این راوی منتهی نشود و از یک راوی دیگری وجود داشته باشد. احتمال اینکه مثلاً از یک راوی دیگری وجود داشته باشد از آن راوی خبرش عین و اثری در کتاب‌های ما نباشد، خود اینها گاهی اوقات احتمالات مستبعدی است. باید دید چه مقدار احتمال اینکه خبرهای روات به ما نرسیده باشد این چه مقدار می‌توانیم اینها را بررسی کنیم. یکی یکی باید احتمالات را بررسی کرد یک سری نکات دیگری اینجا وجود دارد که آن نکات باید یک سری تحقیقات میدانی بشود و بدون آن تحقیقات میدانی راحت نیست خبرهای مرسل را ارزیابی کردن. این است که بحث‌هّای برهای مرسل نیازمند به یک سری کارهایی هست که ما نحوة ارزیابی، هم کارهایی که در تک تک موارد نسبت به آن منبع خاصی که این خبر مرسل در آن نقل شده باید انجام بشود هم یک کار کلی در مورد اینکه چقدر روایاتی که ما داریم به ما منتقل شده. بنابراین این خبری که مرسل بوده است آیا ما می‌توانیم بگوییم که درصد احتمال اینکه خبری مستقل از خبر مسند دیگر باشد چقدر است. اینها وابسته به یک بحث‌هایی خیلی جدی هست به این راحتی هم نمی‌شود این بحث‌ها را دنبال کرد. اینجور نیست که حتماً آقای سیستانی تصور کردند که اگر خبر مرسل باشد، خبر مرسل را نشود ده تا مرسل، هیچ ارزش چیز ندارد، فقط باید خبرهای مسند را تعدادش مهم است. نه خبر مرسل را باید دید احتمال اینکه این خبر مرسل سند اصلی‌اش متفاوت باشد از سندهای موجود و از سندهایی که خبرهای مرسل دیگر دارند، این احتمالات را باید با قرائن و شواهد و امثال اینها بررسی کرد که این بررسی‌اش سخت است. خیلی هم راحت نیست. یک علتی که آقای سیستانی وارد این چیز نشدند، سختی واقعی این مطلب است. یعنی خیلی‌هایش را عملاً به این راحتی نمی‌شود یک نوع حد و حدودی تعیین کرد و این از بحث‌های.

بحث خبرهای مرسل از جهات مختلف نیازمند به کارهای جدی هست که ما بتوانیم میزان ارزش‌گذاری خبرهای مرسل را تعیین کنیم.

این بحث فعلاً تمام.

البته در خصوص ما نحن فیه، بحث فی الإسلام کتب فقهی هست که نوعاً اینها از همدیگر می‌گیرند. آدم مراجعه به کتب فقهی که می‌کند یک استقلال آنچنانی ندارند از همدیگر می‌گیرند که یک منبع خاصی اینها در اختیار داشته باشند. یک نکته‌ای هم اینجا در آن استدلال این بود که حتی انه ذکر بهذا المتن فی کتب اللغة. این مطلب هیچ وجهی ندارد. کتب لغت یک ویژگی دارد آن این است که گاهی اوقات یک لغت خاص مورد بحث است. شاهد مثال آن لغت خاص است. کتب لغت که باشد معنایش این است که آن عنایت بوده نسبت به آن لغت خاص. این ارزشمند است، نقل کتب لغت. فرض کن لا ضرر ولا ضرار در مورد اینکه این ضرار هست یا اضرار هست می‌بینیم در کتب لغت در مورد اینکه ضرار را تفسیر کردند. می‌گوید ضرار فعل الإثنین، ضرر فعل الواحد، امثال اینها. در اینکه این ضرار بوده، اضرار نبوده این خیلی خوب است مراجعه به کتب لغت کردن. ولی قید فی الإسلام تأکید ندارد در لغویین در آن که. داشته باشد یا نداشته باشد. هم احتمال اشتباه در نسخ موجود کتاب لغت می‌رود، هم احتمال اشتباه خود لغوی می‌رود. خیلی فرقی ندارد نقل در کتب لغت یا نقل در کتب حدیث. بلکه نقل در کتب حدیث ارزشمندتر است. به دلیل اینکه کتب حدیثی به نقل کامل عبارت توجه دارد. لغوی به این تکه‌اش عنایت ندارد.

شاگرد: آن تکه‌ای که احتمال دارد آنجا دقت بیشتری.

استاد: آن تکه‌ای که مورد اهتمام لغوی هست آن چیز هست. علت اشتباه خیلی وقت‌ها عدم اهتمام است. پس جایی که یک شخصی نسبت به یک چیزی اهتمام دارد اشتباه کمتر رخ می‌دهد. لغویین نسبت به آن واژة خاصی که می‌خواهد تفسیرش کند، چون اهتمام دارد، احتمال اینکه در آن واژة خاص اشتباه کرده باشد، احتمالش خیلی زیاد نیست. ولی این غیر از قید فی الإسلام است. هیچ لغوی در اینجا فی الإسلامش را که نخواسته تفسیر کند. اگر فی الإسلام را می‌خواست تفسیر کند خوب بود. اینکه کتب لغوی اینجا هیچ نقشی ندارد. و علاوه بر اینکه همان مطلب مشترکی که من عرض کردم در مورد کتب فقهی که اینها از همدیگر می‌گیرند، در کتب لغت هم همین هست. کتب لغت. فرض کنید اوّلین کتب لغوی که غریب الحدیث نوشته شده. ابو عبیدة در غریب الحدیث یک مطلبی آورده. بعد همان مطلب را قاسم بن سلّام هم می‌آورد، با همان تفسیر یا تفسیر دیگر توضیح می‌دهد. ابو عبید هروی آن را می‌آورد تفسیر. فائق زمخشری می‌آورد تفسیر می‌کند. اینکه در کتب لغوی هر کسی مستقل از کتاب قبلی لغوی مطلب را از کتب حدیثی بیاورد خیلی مرسوم نیست. غالباً از همدیگر می‌گیرند. لغت که می‌گوییم اعم از لغتی که مربوط به غریب الحدیث والقرآن هست یا لغتی که صرفاً لغت باشد.

شاگرد: این حتی با تهذیب اللغة هم نمی‌شود دو تا نقل حساب کرد.

استاد: آن که من صرفنظر از آن بحث چون تفسیری که در نهایة ابن اثیر هست، دقیقاً تفسیر تهذیب اللغة هست. آدم کاملاً استظهار می‌شود از تهذیب اللغة گرفته شده. بنابراین ما فقط در اینجا یک عبارت تهذیب اللغة ازهری هست. البته مرحوم شیخ صدوق از ابو عبید قاسم بن سلّام هم نقل کرده تا اینجایی که من در ذهنم هست شاید قدیمی‌ترین نقل قابل توجه در این مسئله همین ابی عبید قاسم بن سلّام باشد که وفاتش انگار ۲۲۳ است. ۲۲۳ و ۲۲۴ مختلف نقل کردند. خیلی قدیمی است نقل ابو عبید. نقل قدیمی‌تر از او که قابل اعتماد باشد ندیدم.

شاگرد: ازهری هم می‌شود بگوییم از قاسم بن سلّام.

استاد: احتمال دارد. کاملاً احتمال دارد. چون قاسم بن سلّام جزء لغوی‌های مطرح هست که خیلی وقت‌ها امثال ازهری و اینها عنایت دارند به مطالبش. ولی عمدة مطلب این است که در کتاب‌های موجودی که از ابو عبید نقل شده این نیست. مرحوم صدوق که نقل می‌کنند مطمئن هم نیستیم که مرحوم صدوق در این نقلی که کرده اشتباه نکرده باشد. این احتمالی که در ذهن مرحوم صدوق لا ضرر ولا ضرار فی الإسلام مرتکز باشد، خود ایشان فی الإسلام را اضافه کرده باشد هست. ناخودآگاه اضافه کرده باشد هست. بنابراین اینجور احتمالات در مسئله هست.

شاگرد: نقلی که کتب لغوی می‌تواند یک نشانه‌ای برای شیوع آن مثال باشد؟

استاد: نه. یک روایت گمنامی را اوّلین کتاب لغوی که می‌بیند آن را مطرح می‌کنند، بعد بقیه پی می‌گیرند. بعد شایع می‌شود در کتب لغت. نه شایع می‌شود در السنة مردم یا محدثین یا فقها، یا دیگران. کتب لغت خیلی مشهور است. بعضی تعبیرات، روایاتی در کتب لغت هست در هیچ کتاب دیگری دیده نمی‌شود. علتش این است که این روایت گمنام بوده. آن لغوی این روایت گمنام را که دیده، چون یک واژة خاص در آن به کار رفته بوده دیده بوده آن واژه را آورده دیگر نبوده در کتب. و چه بسا به خاطر همین قریب بودنش از اوّل نرفتند دنبالش چون معنی کلمه‌اش را نمی‌فهمیدند. کار محدثین هم بعضی وقت‌ها شبیه شوخی است که در مورد درس خارج می‌کنیم که می‌گوییم درس خارج از درس صرف راحت‌تر است چون شخص اگر مطلب را نفهمید نقل نمی‌کند این هم محدث ممکن است اگر یک حدیث نفهمید نقل نمی‌کند. این لازم نیست نقل بکند.

مطلب دوم این هست، این استدلال اوّل برای فی الإسلام. استدلال دوم این هست که در فقیه به صیغة جزمیه نقل شده. و این حجت هست. مرحوم آقای خویی سابقاً این وجه را اعتماد می‌کردند ولی بعداً از این وجه برگشتند گفتند حالا فوقش این است که این نشانگر این هست که این روایت در نزد صدوق حجت بوده، حجیت روایت در نزد صدوق ملازمه ندارد در نزد ما هم حجت باشد چون مبانی در حجیت خبر خیلی متفاوت است، ممکن است مبنایی که مرحوم صدوق داشته باشد با مبنایی که ما داشته باشیم فرق داشته باشد. اینجا یک توضیحی عرض بکنم، مرحوم صدوق یک نوع سخت‌گیری‌هایی در بعضی موارد نسبت به امر حدیث دارد. اینجور نیست که هر روایتی را مثلاً یک سری استثناءهایی مرحوم ابن ولید کردند از امر حدیث، مرحوم صدوق هم آن استثناءها را قبول کرده و امثال اینها. و خیلی جاها می‌گوید مثلاً کتاب منتخبات سعد بن عبد الله را من بررسی کردم، آن روایت‌هایی که از طرق ثقات بوده آنها را ضربدر زدم با وجودی که سعد بن عبدالله یک دانشمند معروفی هست از استاد اصلی پدرش و ابن ولید هست باز هم به مجرد نقلش اعتماد نکرده و یک نوع سخت‌گیری دارد. ولی مجرد این سخت‌گیری معنایش این نیست که هر چی مرحوم صدوق قبول کند ما هم حتماً قبول کنیم. ممکن است از یک جهت سخت‌گیری داشته باشد از یک جهت آسان‌گیری داشته باشد. ما نمی‌دانیم که مبنایش چه شکلی است.

این تقریب. آقای سیستانی چند تا، در مورد این استدلال دو تا اشکال مطرح می‌کنند. یک اشکال نقضی و یک اشکال حلّی. اشکال نقضی‌شان این هست که اگر این وجه درست باشد اشکال آقای خویی درست باشد توثیقات رجالیین و تضعیفاتشان هم از اعتبار ساقط می‌شود چون همین بیان می‌آید و بر ما ثابت نیست که علما در مقام نسبت قول به معصوم و در مقام تضعیف و توثیق راویان دو تا سبک مختلف وجود داشته باشد. هر دو براساس یک خبری نسبت می‌دهند به معصوم براساس یک خبری توثیق می‌کنند، تضعیف می‌کنند. اگر قرار است این خبرها حجت نباشد جایی که می‌گوید زرارة ثقة، محمد بن مسلم ثقة آنجا چجوری شما می‌خواهید این را قبول کنید؟ و اینکه بعضی‌ها گفتند کتب رجالی زیادی قبلاً نگاشته شده، شاید اینها در کتب رجالی قبلی بوده، ایشان می‌گوید کتب حدیثی زیادی هم نوشته شده، فرقی ندارد، بلکه کتب حدیثی شاید بیشتر از کتب رجالی هم بوده باشد. این اشکال نقضی.

اما اشکال حلّی این هست که اینجا دوران امر بین حس و حدث است و در دوران امر بین حس و حدس ما حمل می‌کنیم بر حس. بعد ایشان وارد پاسخ‌های دیگری می‌شوند که بعداً به آن می‌پردازیم.

اینجا این نقضی که ایشان وارد کرده نقض را تام نیست. یک پاسخی در مورد این بحث توثیقات رجالیین و تضعیفاتشان یک سری مبانی مختلفی وجود دارد. این مبانی مختلف خودش اقتضاء می‌کند که این پاسخ تام نباشد. یک مبنا این هست که توثیقات رجالیون و تضیعفاتشان را از باب گفتة اهل خبره ما حجت بدانیم. بگوییم گفتار اهل خبره است و گفتار اهل خبره حجت است. گفتار اهل خبره در جایی که راه، یک نوع انسدادی باید در مواردی که گفتار اهل خبره هست شاید لازم باشد برای اعتبار بخشی‌اش. علی ای تقدیر غرضم نمی‌خواهم وارد آن بحث تفسیری‌اش بشوم، می‌خواهم این را بگویم که ممکن است شخص رجالیان را در توثیقات و تضعیفاتشان اهل خبره بداند ولی مثلاً محدّثین را در نسبت یک قول به معصوم بگوییم یک خبرویت خاصی اینجا در موردش وجود ندارد. ولی عمدة قضیه این جهت نیست. یک نکته‌ای مرحوم میرزای قمی در قوانین اشاره می‌کند. میرزای قمی در قوانین می‌فرماید که کتب رجالی برای استفادة یک شخص خاصی که نوشته نشد. برای استفادة مقلدین هم نوشته نشده که ما بگوییم که همین که فتوای صاحب این کتاب رجال توثیق یک نفر بود، تضعیف یک نفر بود کفایت می‌کند. این کتب رجالی برای استفادة عموم، استفادة فقها، استفادة مجتهدین در همة اعصار امثال اینها نوشته شده، همین هدف عمومی که ائمة رجال در نظر دارند باعث می‌شود اختصاص ندهند توثیقات و تضعیفاتشان را به مبنای خاص خودشان. همان زمان‌ها هم اینجور اختلافات در مبانی بوده و برای اینکه این کتاب رجال بخواهد یک کتاب قابل استفاده‌ای باشد باید در یک گسترة یک نوع مبانی مختلف مد نظر باشد تا قابل استفاده باشد. همین هدف عمومی تألیف باعث می‌شود که ما بفهمیم بر مبنای اختصاصی خودش نیست، بر همان مبانی مشهور و معروف را در نظر گرفت. حالا یک مبنای ویژه‌ای یک کسی داشته باشد آنها را خیلی نمی‌خواهیم بگوییم اثبات بکنیم. ولی مبانی مشهور و معروف آن مبانی مشهور و معروفی که در آن زمان‌ّها مطرح بوده طبق همة آن مبانی این راوی کأنّ ثقه باشد و همین مقدارها کافی هست.

تفاوت بین اینها هست. ما نمی‌توانیم به خلاف کتاب صدوق. صدوق کتابش را یک نفر آمده. کتاب صدوق شبیه کتاب رسالة توضیح المسائل مرجع تقلید است. اینکه مرحوم صدوق کتابش را برای همة اعصار، همة اشخاص در همة چیزها نوشته باشد که بتواند. آن که هست مواردی که حجة فیما بینی وبین ربّی را خواسته جمع کند. مواردی که حجت می‌دانسته است خودش. اما اینکه بگوییم مواردی که همة افراد هم حجت می‌دانسته، آن دیگر خیلی روشن نیست.

شاگرد: ائمة رجال هم غرض اصلی‌شان مدح و ذم نبوده؟ مثلاً بیان اینکه شیعه

استاد: نه غرض اصلی‌شان هم نباشد این یکی از اهداف کاملاً چیزشان است. نه جنبی نیست. غرض چیز هست و در خود اسم کتاب هم این چیزها آمده و جزء اهداف کتاب هست. آن که چه چیزی ابتداءً اینها را تحریک کرده برای اینکه دست به تألیف کتاب بزنند یک مطلب است، آن اینکه حالا که می‌خواهند تألیف کتاب کنند چه موضوعاتی را در نظر گرفتند در هنگام تألیف امر دیگری است. بله،‌ ابتداءً یک اهداف کلامی آنها را وادار کرده که این کتاب را بنویسند. ولی حالا که کتاب نوشتند یک چارچوبی برای تألیف خودشان در نظر گرفتند. در این چارچوب توثیق و تضعیف صریحاً در کتاب‌هایشان هست که در مقام توثیق و تضعیف هست.

شاگرد: در حالی که تمام اعصار و اینش هم روشن است؟

استاد: بله. پیداست که این چیزهایی نیست که برای چیز خاصی نوشته می‌شود. این کتاب‌ها مشخص است.

شاگرد: کتاب طبی نوشته می‌شود فقط برای استفادة مقلدین طبی مراجعین خود آن شخص است؟ طرف مبنای طبی خودش

استاد: اگر عمومی باشد آن هم معنایش این است ؟؟؟ داشته باشد، این است

شاگرد: طبی هم دو جور است

استاد: دو جور طبی داریم. یک موقعی هست آن طب می‌نویسد مثلاً براساس پزشکانی که با طب یونانی می‌خواهند طبابت کنند. پزشکانی که براساس طب بوعلی می‌خواهند. پزشکانی که براساس طب سوزنی و طب چینی مثلاً. یک موقع هست نه طب عام. آنها فرق دارد. یک محدودیت‌هایی احیاناً ممکن است باشد ولی کتاب طبی محدودیت از جهت مخاطب خاص ندارد که این زمان یا زمان دیگر. یک مقدار عمومیت دارد. ولی کتاب حدیثی که مخاطب آمده یک کتاب می‌گوید من کتاب در اختیارم نیست، یک کتاب بنویس که بتوانم به آن عمل کنم. کتاب نوشته برای مقلدینش نوشته که بگوییم بر غیر مقلدینش. به هر حال اینجور هم نیست بی فایده‌ای باشد. کسانی که فتاوای خودشان را می‌نویسند و در یک کتاب منعکس می‌کنند اینها برای غیر چیزهایشان هم فایده‌بخش هست. ولی آن هدفشان هست که نظر خودشان را ابراز کنند. این لازم نیست که فتوا بر طبق همة انظار صحیح باشد.

شاگرد: می‌توانند طبق نظر بقیه فتوا بدهند یا نه؟

استاد: طبیعتاً نمی‌شود.

شاگرد: طب هم همین است. طبق نظر بقیه بیاید. طبق این دارو خوب می‌شود ولی من نظر مشهور را دارم می‌گویم در طب اینجور دکترها می‌نویسند؟ معمولاً طبق نظر خودشان می‌نویسند.

استاد: نه، اگر آنجا باشد، آنجا هم نمی‌شود تمسک کرد. مگر قرار است که. طب نمی‌شود تمسک کرد اینجا هم نمی‌شود تمسک کرد. کتاب رجالی اینجور نیست. کتاب رجالی را برای استفادة عموم نوشته.

شاگرد: معجم رجال آقای خویی بگوید یکی ثقه است ما می‌رویم از مبنای آقای خویی را بررسی می‌کنیم تا بفهمیم این ثقه‌ای که ایشان.

استاد: همینجوری نمی‌گوید ثقه است. همینجوری مبنایش را ذکر می‌کند. می‌گوید استدلال می‌کند من به این جهت می‌گویم ثقه است. همینجوری بدون استقلال بگوید ثقه است، اینکه معنا ندارد که. فرض این است که بدون استدلال است. بدون استدلال بی‌فایده است.

شاگرد: طبق مبنایشان درست می‌دانسته دیگر. رجالی می‌گفته باشد، من همه را می‌نویسم، همة مخاطب‌هایمان. ولی طبق مبنایی که من بررسی کردم این آدم ثقه است دیگر.

استاد: باشد، چه فایده‌ای دارد حالا بنویسد. یک موقع هست. مستندش را نگفته. همینجور نوشته ثقة، بنابراین فرق است بین رجال شیخ، فهرست شیخ، رجال نجاشی و رجال کشی. رجال کشی جمع‌آوری مطالب قدیمی‌هاست. جاهایی که خودش نظر می‌دهد هیچی. آن شبیه چیز هست. ولی در جاهایی که نظر نمی‌دهد چیزهای قبلی را می‌آورد از این استفاده نمی‌شود که حتماً باید نقل‌هایی که هست طبق نظر همه درست باشد، غلط باشد، چون هدفش این هست که منقولاتی که هست، منقولات را نقل کند. هر کس هر جوری که می‌خواهد از این کتاب استفاده کند. یعنی آن هدفی را که کشی دارد با همین که تمام روایات را نقل کند تعمیم می‌شود چه عمل کند، چه عمل نکند، چه دیگران عمل بکنند، چه دیگران عمل نکنند. به خلاف هدفی که نجاشی مثلاً دارد.

شاگرد: زمان مرحوم صدوق اختلافات فقهی اینقدری بوده که این در ذهنش باشد؟

استاد: بله. خود شما نحوة چیزهایی که همان زمان‌ها در مورد اینکه عدالت چی است را ببینید، همان زمان‌ها این بحث‌ها هست که عدالت چی است، کتب سنی‌ها هم این بحث‌ها مطرح است.

شاگرد: در بحث غلو هم شما معتقدید که مبانی ایشان را

استاد: حالا. این به هر حال فرق است بین توثیقات رجالیین و تضعیفاتشان و این بحث روایات. البته بحث اعتبار توثیقات و تضعیفات رجالیین نیازمند یک بررسی مستقل هست که مبنایمان در آنجا چی است، از باب قول اهل خبره می‌دانیم، از باب اطمینان‌بخشی می‌دانیم. از باب انسداد صغیر می‌دانیم. اینها هرکدامشان در این بحث اثر دارد. غرض ما بررسی همة جوانب بحث توثیقات رجالیین و تضیعفاتشان نیست. بحث این است، اینجور نیست که بین این دو تا فرق نباشد. یک نکات فارقی بین اینها هست، ممکن است آقای خویی به این نکات فارق اعتماد داشته باشد.

شاگرد: آقای سیستانی طبق کدام یک از این مبناها در بحث حجیت قول رجالی وارد است؟

استاد: طبق هیچ مبنایشان. طبق هیچ یک از این چیزهایشان. فرض کنید ما ممکن است در چیزهای رجالیین قائل به این باشیم که رجالی‌ها اهل خبره هستند ولی محدثین در نقل روایات اهل خبره نیستند. در مورد رجالی‌ها ما انسداد صغیر را تمام بدانیم، در مورد حدیث انسداد صغیر را تمام ندانیم. در مورد رجالی‌ها با توجه به هدف تألیفشان، هدف را عام بدانیم، خودش قرینه بدانیم که دیدگاه اختصاصی را مطرح نمی‌کند این مطلب را در ما نحن فیه.

همة مبانی مختلف نقض می‌تواند پاسخ داده بشود. نمی‌خواهم حالا وارد تک تک این مبانی بشوم.

اما بحث حلّی که آقای سیستانی مطرح می‌کنند که اینجا از باب اصالة الحس است. کأنّ می‌گویند چون ما احتمال می‌دهیم که از باب ولو من جهة نقل کابرٍ عن کابرٍ و ثقة عن ثقة باشد بنابراین هم نقل مرسل صدوق باید حجت باشد، هم نقل توثیقات ائمة رجال باید حجت باشد. چون نمی‌دانیم حسی است یا حدسی است، در مواردی که دوران امر بین حس و حدس باشد یک اصل عقلایی داریم، اصالة الحس. این مطلبی که ایشان می‌فرمایند.

حاج آقا در بحث لا ضرر که بحث می‌کردند یک بیان دارند در پاسخ این مطلب. یک بیان که من عرض می‌کنم که شاید روح هر دو هم به یک جا برگردد. فردا در موردش بحث می‌کنیم.

وصلّی الله علی سیدنا ونبینا محمد وآل محمد

[پایان]

شاگرد: شما تضعیفات را قبول نمی‌کنید چون احتمال حدس و اینها را مطرح می‌کنید. بگویید حدس‌هایی بوده که همه قبول داشتند. تضعیفات رجالی.

استاد: این بحث را تمام کردیم.

شاگرد: دوران بین حس و حدس شما کبرویاً اصالة الحس را قبول دارید؟

استاد: بله مطلب کاملاً درست است

شاگرد: نکته‌اش چی است؟

استاد: شهادتی که یک نفر می‌دهد ادلة حجیت شهادت، شهادت‌های حدسی را شامل نمی‌شود ولی شهادت‌های که محتمل الحس باشند اطلاق ادلة حجیت شهادت دیگر. حجیت‌های عقلایی‌اش ادلة شهادت هست، این موارد را می‌گیرد. ولی یک توضیحاتی دارد، این توضیحات مطلب باز می‌شود که یعنی چی اصالة الحس. فردا توضیح می‌دهم. اصل مطلبش روشن است.

شاگرد: نکتة آقای سیستانی که نقل کردید قبول دارید؟ محمد بن عبدوس را چطوری توثیق می‌کنید چون استادش است، صدوق از او روایت دارد توثیق می‌شود. اینجا آقای خویی اشکال کرده که معلوم نیست مبنای آقای صدوق چی است. جوابی که می‌دهند همین است.

استاد: آنجا که قبول دارم. حرف آقای خویی را که قبول نداریم.

شاگرد: اکثار است.

مبنایش شاید اینطوری باشد طبق مبنای

استاد: نه، آنها را، آن بحث‌های در جای خودش، بحث‌های اکثار روایات اجلا دلیل وثاقت هست، آنها آنجا باید بحث بشود. بحث اکثار مطرح هست. ما نمی‌خواهیم الآن همة نکاتی که به یک نحوی از انحاء در این بحث دخالت دارد.

شاگرد: یعنی آقای خویی اکثار را قبول ندارند؟

استاد: نه قبول ندارند.

شاگرد: اشکالی که به محمد بن عبدوس می‌کنند این است که چونکه نقل صدوق را قبول نداریم، شاید مبنای شما نیست.

استاد: چون اکثار ندارند.

شاگرد: ربطی به این معنا ندارد.

مرجوع کنید بحلفان؟

استاد: اینها پیداست غلط چاپی است. ببینیم مصحّح کتاب متن.

مرجوع کنید بحلفان اینها همه‌اش یک چیز دیگری بوده این تبدیل شده. کالمرجوع کنید بحلف کتاب این مرجوع کنید به حلف محرّف مؤلف است. همه‌اش را بگذارید مؤلف. مصحّح کتاب به دنبال به دست آوردن متن مؤلف یا نزدیک‌ترین متن به آن است، هرچند این متن از جهت نه تحریفی که مؤلف کتاب یا ناسخان و مؤلف منابع وی نموده است. در این میان اگر نسخة اصل مربوط به مؤلف دست آید عملیات. مرجوع کنید به حلف تحریف مؤلف است.

[پایان]